

سرآغاز

امیرمؤمنان علیه السلام خود اهل خرد و منطق و همواره در تلاش است با روشنگری و گفتگو مشکلات و مسائل مورد مناقشه را با دیگران حل و فصل نماید. او هیچگاه باب مذاکره با مخالفان و دشمنان را نمی‌بندد و همواره جنگ و توسل به قوه قهریه را آخرین راه حل می‌داند: «أَجْرُ الدَّوَاءِ الْكَلْبُ». آن حضرت از هرگونه روزنه امیدی برای گفتگو استفاده می‌کند. در زمان خلفا راه مذاکره و گفتگو حتی در زمان عثمان خلیفه سوم، از سوی آن حضرت گشوده بوده و با دشمن سرسختی چون معاویه در همه مراحل با مکاتبه و گفتگو بر باز بودن راه گفتگو تأکید ورزیده است که تعداد پرشمار نامه‌های مبادله شده بین آن بزرگوار و حکومت شام، گواه این مدعا است.

مذاکره با طلحه و زبیر و عایشه پیش از وقوع جنگ جمل و پیک‌هایی که بین آنان رد و بدل می‌شد و تلاش حضرت برای پیشگیری از یک برخورد نظامی گواه دیگری بر همین مدعی است.

اما لجوج‌ترین و کم‌خردترین دشمنان امام علیه السلام خوارج هستند که امام علیه السلام با آنان نیز باب مذاکره و گفتگو را می‌گشاید و تلاش می‌کند با روشنگری از فتنه آنان پیشگیری کند و از تعداد پرشمار آنان بکاهد. که در اینجا ما به ریز گفتگو و مطالب ردوبدل شده میان آن حضرت و خوارج بر پایه خطبه‌های نهج البلاغه و کتاب‌های تاریخ می‌پردازیم.

اعزام ابن عباس برای مذاکره با خوارج

امیرالمؤمنین علیه السلام برای مذاکره و شنیدن نظرهای خوارج، ابن عباس را به حرورا مرکزی در نزدیکی کوفه که خوارج پس از بازگشت از جنگ صفین در آنجا منتظر شدند، می‌فرستد و هنگام عزیمت به او چنین سفارش می‌کند: «به قرآن بر آنان حجت می‌آور که قرآن تاب معنی‌های گونه‌گون دارد. تو چیزی از آیه‌ای می‌گویی و خصم تو چیزی از آیه دیگر لیکن به سنت، با آنان گفتگو کن که ایشان را راهی جز پذیرفتن آن نیست.»

گفتگوی امیر مؤمنان (علیه السلام) با خوارج



محمود صلواتی
(پژوهشگر دینی)

دلایل و شبهات خوارج

ابن عباس به حرورا می‌رود و با خوارج به مذاکره می‌نشینند. خوارج دلایل خود را به این شکل بازگو می‌کنند: «ای ابن عباس! ما برای رد صاحب و مولای تو دلایلی داریم که ثابت می‌کند او کافر و از اهل آتش است، بدین ترتیب که:

۱. او هنگام نوشتن قرارداد، لقب امیرالمؤمنین را از خود برداشت و قرارداد را بین خود و معاویه نوشت و هنگامی که او خود را امیرالمؤمنین نداند، ما که مؤمن هستیم چگونه او را امیر خود بدانیم!
 ۲. وقتی او به حکمین گفت که دقت کنید تا اگر معاویه بر حق است او را و اگر من بر حقم مرا تأیید کنید، در حقانیت خود شک کرد. پس هنگامی که او در ولایت و خلافت خود شک داشته باشد، ما برای تردید در خلافت و حقانیت او سزاوارتریم.
 ۳. او حکمیت را به غیر خودش واگذار کرد و حال آنکه در نزد ما او به حکمیت از همه سزاوارتر بود.
 ۴. او افراد را در دین خدا حکم قرار داد و حال آنکه حق دخالت در دین خدا را نداشت!
 ۵. او پس از پیروزی در جنگ بصره، سلاح‌ها و چهار پایان را بین ما تقسیم کرد، اما زنها و کودکان اسیر را بین ما تقسیم نکرد.
 ۶. او وصی رسول خدا بود، لیکن خود وصایتش را ضایع و خود را از آن مقام خلع کرد.
 ۷. در ارتباط با اعلام نتیجه حکمیت و تعیین مدت قرارداد (از ماه صفر، تاریخ نوشته شدن قرارداد تا آخر ماه رمضان تاریخ اعلان نتایج حکمیت.
- البته شبهه هفتم جزو دلایلی که خوارج برای ابن عباس آوردند، نیامده است، اما از گفتار دیگر آنان و پاسخ‌هایی که امام به آنها می‌دهند، برمی‌آید که این هم یکی از مواردی است که آنها به آن اعتراض داشته و امام را در مورد آن مقصر دانسته‌اند.

پاسخ امام علی(ع) به شبهات خوارج توسط ابن عباس

ابن عباس پس از جمع آوری دلایل خوارج خدمت امام رسید و گفته‌های آنان را برای امام بازگو و اضافه کرد که شما به پاسخگویی به اینها سزاوارترید. امیرالمؤمنین(ع) فرمود که برو و در پاسخ آنان بگو:

پاسخ شبهه اول: من هنگام صلح حدیبیه همراه رسول

خدا(ص) بودم و صورت قرارداد صلح را بین رسول اکرم(ص) و ابوسفیان و سهیل بن عمرو می‌نوشتیم. هنگامی که این جمله را نوشتیم که «بسم الله الرحمن الرحيم این صلح‌نامه ای است میان محمد رسول الله و ابوسفیان بن حرب و سهیل بن عمر و...» ناگهان سهیل بن عمرو گفت: ما رحمان و رحیم را نمی‌شناسیم و اقرار به رسالت محمد نداریم. پیامبر(ص) به من دستور داد که به جای بسم الله الرحمن الرحيم، باسمک اللهم بنویسم و لقب رسول الله را بردارم و جای آن محمد بن عبدالله بنویسم. من هم در قرارداد صلح حکمیت، از همان سنت پیروی کردم.

پاسخ شبهه دوم: سخن من به حکمین که به آنان گفتیم: بررسی کنید آیا من بر حقم یا معاویه، این به معنی شک در حقانیت و خلافت من نیست، زیرا خداوند تبارک و تعالی نیز در قرآن کریم هنگام بیان محاجه پیامبر(ص) با مشرکان از قول پیامبر(ص) می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۱ ما [پیامبر و مسلمانان] یا شما [مشرکان] بر هدایتیم یا در گمراهی آشکار. حال آنکه خداوند مسلماً می‌دانست که پیامبرش بر حق است.

پاسخ شبهه سوم: اینکه حکمیت را به غیر خود واگذار کردم و حال آنکه در نزد شما از دیگران به حکمیت سزاوارتر بودم، پیامبر(ص) هم در اختلاف با بنی قریظه، حکمیت و قضاوت را به سعد واگذار کرد و حال آنکه پیامبر(ص) احکم الناس بود.

پاسخ شبهه چهارم: در مورد واگذاری حکمیت دین خدا به افراد، اولاً من حکمیت را به افراد واگذار نکردم، بلکه حکمیت را به کتاب خدا واگذار نمودم و ثانیاً هنگامی که خداوند داوری در مورد یک پرنده را به افراد واگذار کرده است و در آیه شریفه می‌فرماید: «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ»^۲ هر کس در حال احرام در ایام حج عمداً شکاری را بکشد، باید همانند آن را از حیوانات قربانی کند و باید همانند بودنش را دو نفر عادل گواهی دهند، چرا نمی‌شود افراد را داور قرار داد و حال آنکه سرنوشت امور مسلمانان از خون یک پرنده و شکار بزرگ‌تر و بالاتر است.

پاسخ شبهه پنجم: در مورد غنایم جنگ جمل، اولاً من بر اهل بصره منت نهادم و زن و فرزندان آنها را آزاد کردم، همانند منت نهادن پیامبر بر اهل مکه و ثنیا کدام یک از شما حاضر بود «عایشه» را از جمله سهمیه بپذیرد؟

پاسخ شبهه ششم: اینکه گفتید من وصایت را ضایع

■ **لجوج ترین و کم خرد ترین دشمنان امام علیه السلام خوارج هستند که امام علیه السلام با آنان نیز باب مذاکره و گفتگو را می‌گشاید و تلاش می‌کند با روشنگری از فتنه آنان پیشگیری کند و از تعداد پر شمار آنان بکاهد.** ■

کردم، در واقع شما بودید که از فرمان من سرپیچی کردید و جلو افتادید و کار را از دست من گرفتید. این اوصیا نیستند که مردم را به طرف خود دعوت می‌کنند، بلکه پیامبران مردم را به رسالت خود و به پیروی از وصی خود دعوت می‌نمایند و کسانی که به خدا و رسول او ایمان دارند، از وصی رسول الله نیز پیروی می‌کنند و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا». و برای خدا بر عهده مردم است آنان که استطاعت دارند حج خانه خدا را انجام دهند. اگر مردم حج را ترک کنند، خانه خدا کافر نمی‌شود، بلکه این مردم‌اند که با ترک حج کافر می‌شوند. خداوند خانه‌اش را علم و محور قرار داده است تا مردم به گرد آن جمع شوند و همچنین من را. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! تو نسبت به من به منزله هارون هستی نسبت به موسی. تو به منزله کعبه هستی که دیگران باید نزد تو بیایند، نه اینکه تو به دنبال آنان حرکت کنی.»^۴

پاسخ امام علیه السلام به شبهات در خطبه‌ها

علاوه بر پاسخ‌های مستند و مستدل فوق که توسط ابن عباس به خوارج داده شد، امام علیه السلام در سخنرانی‌ها و گفتگوهایی که شخصاً با خوارج داشتند، به پاسخگویی شبهات آنان می‌پرداختند که متن تعدادی از خطبه‌های آن حضرت در اینجا آورده شده و بقیه نیز نشانی داده شده است تا در پژوهشی گسترده‌تر به آنها مراجعه شود. امام علیه السلام در خطبه ۱۲۵ ضمن احتجاجی که با خوارج داشتند با برشمردن پاره‌ای از خصلت‌های آنان و تأکید بر ضرورت جنگ با معاویه به دو شبهه حکمیت و تعیین مدت پاسخ گفته‌اند. متن کامل خطبه بدین گونه است:

«ما مردمان را به حکومت نگماردیم، بلکه قرآن را داور قرار دادیم و این قرآن، خطی نبشته است که میان دو جلد هشته است. زبان ندارد تا به سخن آید، ناچار آن را ترجمانی باید و ترجمانش آن مردان اند که معنی دانند. چون این مردم ما را

خواندند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که از کتاب خدا روی برگردانیم. همانا، خدای سبحان گفته است: اگر در چیزی خصومت کردید، آن را به خدا و رسول بازگردانید. پس بازگرداندن به رسول این است که سنت او را بگیریم. پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنند، ما از دیگر مردمان بدان سزاوارتریم و اگر به سنت رسول صلی الله علیه و آله گردن نهند، ما بدان اولی‌تریم. اما سخن شما که چرا میان خود و آنان، برای داوری، مدت نهادی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را آشکارا بداند و دانا بر عقیدت خویش استوار ماند و اینکه شاید در این مدت که آشتی برقرار است، خدا کار این امت را سازواری دهد، تا از سختی و فشار برهد و ناچار نشود با شتاب جستجوی حق را واگذارد و از آغاز به گمراهی گردن درآرد. همانا، فاضل‌ترین مردم نزد خدا کسی است که کار حق را از باطل دوست‌تر دارد، هر چند کار حق از قدر او بکاهد و او را بیازارد و باطل بدو سود رساند و رتبت او را بالاتر گرداند. سرگردان تا به کجا می‌رویید؟ و بدین راه باطل چگونه در می‌شوید؟ آماده رفتن به سوی مردمی باشید که در شناخت حق حیرانند و آن را نمی‌بینند و پیرو ستمند و از پای نمی‌نشینند. از کتاب خدا گریزان و از راه راست رویگردان. شما نه چون حلقه‌ای استوارید که بتوان بدان در آویخت و برجای ماند و نه بارانی نیرومند که چنگ بدانان زد و رخت به سایه‌شان توان کشاند. شما کجا آتش کارزار را توانید افروخت! آن بر شما که از پس آزارتان سینه ام سوخت. روزی به آواز بلندتان می‌خوانم و روز دیگر در گوشتان سخن می‌رانم. نه آزادگان راستینید هنگام خواندنتان به آواز و نه برادران یکرنگ در نگهداری راز.»

آن حضرت در خطبه ۱۲۱ ضمن یادآوری فریب خوردن آنها و هشدارهای خود در جریان بالا بردن قرآن‌ها و نیز یادآوری پایداری و صداقت خود و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اسلام در مقابل مشرکان و بیان انحراف فعلی خوارج، به شبهه ششم آنها که تضييع وصایت باشد، پاسخ می‌دهند و دین‌گریزی آنان را ثابت می‌کنند و می‌فرمایند: «گرفتاری و سردرگمی شما نتیجه اطاعت نکردن

امام علی علیه السلام در برابر شبهات خوارج فرمودند: «روزی به آواز بلندتان می خوانم و روز دیگر در گوشتان سخن می رانم. نه آزادگان راستینید هنگام خواندنتان به آواز و نه برادران یکرنگ در نگهداری راز.»

توسط نشر ذکر به چاپ رسیده مراجعه فرمایند.

پانوشتها:

۱. و من وصیة له (ع) لعبدالله بن عباس، لما بعثه للاحتجاج علی الخوارج لا تخصمهم بالقرآن، فان القرآن حلال ذو وجوه، تقول ویقولون، ولكن حاجهم بالثبوت، فاتهم لن يجدوا عنها محيصاً (نهج البلاغه، نامه ۷۷).

۲. سبا / ۲۴.

۳. مائده / ۹۵.

۴. شرح نهج البلاغه خوبی، ۸ / ۱۷۳.

۵. و من كلام له (ع) في التحكم وذلك بعد سماعه لأمر الحكيم إنا لم نحكم الرجال، وإنما حكمنا القرآن. هذا القرآن إنما هو خطٌّ مستورٌ بين اللذتين، لا ينطق بلسان، ولا بدله من ترجمان. وإنما ينطق عنه الرجال. ولنا دعانا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن لم تكن الفريق المتولى عن كتاب الله سبحانه وتعالى، وقد قال الله سبحانه: «فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله و الرسول» فردّه إلى الله أن يحكم بكتابه، وردّه إلى الرسول أن يأخذ بسنة، فإذا حكم بالصدق في كتاب الله، فنحن أحق الناس به. وإن حكم بسنة رسول الله (ص)، فنحن أحق الناس وأولاهم بها. و أما قولكم: لم جعلت بينك وبينهم أجلاً في التحكيم؟ فأنما فعلت ذلك ليبتين الجاهل، و يتثبت العالم، ولعلّ الله أن يصلح في هذه الهدنة أمر هذه الأمة؛ و لا تؤخذ بأكظامها، فتعجل عن تبين الحق، وتتفاد لأول الفج. إن أفضل الناس عند الله من كان العمل بالحق أحبّ إليه وإن نقصه وكرهه، من الباطل وإن جرّ إليه فائدة وزاده. فأين يتاه بك؟ و من أين أتيتم! استعدوا للمسير إلى قوم حيارى عن الحق لا يصرونه، وموزعين بالجور لا يعدلون به، جفاة عن الكتاب، نكب عن الطريق. ما أنتم بوثيقة يعلق بها، ولا زوافر عزّ يعتصم إليها. لبس حقايش نار الحرب أنتم! أف لكم! لقد لقيت منكم برحاً، يوما أناجيكم، فلا أحرار صدق عند التداء، ولا إخوان ثقة عند التجاء!

۶. این خطبه در فصل «پیدایش خوارج» ذکر شده، بدان مراجعه شود.

۷. و من كلام له (ع) في الخوارج لما سمع قولهم: «لا حكم إلا لله» قال (ع): كلمة حق يراد بها باطل! نعم إنّه لاحكم إلا الله، ولكن هؤلاء يقولون: لا إمره إلا الله، و إنّه لا بدّ للناس من أمير يرّ أو فاجر يعمل في إمرته المؤمن، ويستمتع فيها الكافر، و يبلغ الله فيها الأجل، ويجمع به الفجاء، و يقاتل به العدو، و تأمن به السبل، ويؤخذ به للضعيف من القوي، حتى يستريح برّ، ويستراح من فاجر.

از امامتان است؛ این شما بودید که رشته پیوند را قطع کردید و به جای اینکه دردی را درمان کنید خود درد جدیدی شدید.»^۶

هنگامی که آن حضرت شعار «لا حکم الا لله» خوارج را می شنود، پرده از روی این شعار فریبنده بر می دارد و می فرماید: «بله چه کسی می گوید که حکم برای خدا نیست؟ این حرف درست و حق است، حکم مخصوص خداست، لیکن شما با این شعار می خواهید امامت را نفی کنید و حال آنکه هر اجتماعی نیاز به امیر و حاکم دارد چه خوب باشد، چه بد؛ چه عادل باشد و چه ظالم. نیاز به امامت لازمه هر اجتماعی است که عده‌ای از انسان‌ها کنار یکدیگر زندگی می کنند. فرمایش امام علیه السلام بدین گونه است: «سخنی است حق که بدان باطلی را می خواهند.

آری حکم جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را جز خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را حاکمی باید نیکو کردار یا تبه‌کار تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد تا آن‌گاه که وعده حق سر رسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند و راه‌ها را ایمن سازند و به نیروی او حتی ناتوان را از توانا بستانند تا نیکو کردار روز را به آسودگی به شب رساند و از گزند تبه‌کار در امان ماند. او در روایت دیگری است که چون آن حضرت سخن آنان را درباره حکمیت شنید فرمود: [انتظار حکم خدا را درباره شما دارم] او فرمود: [اما حکومتی که بر پایه کردار نیک باشد، پرهیزگار در آن کار خود کند و در حکومتی که براساس تبه‌کاری است، بدکردار بهره خویش برد تا آن‌گاه که اجلش سر رسد و مرگش در رسد.]^۷

تفصیل این گفتگو در کتاب «جمود و خشونت»، شاخصه‌های جریان خوارج در نهج البلاغه آمده است و علاقمندان در این زمینه می‌توانند به کتاب مذکور که